

"نواندیشان دینی" و عروج چپ

ایرج آدرین

۵ اردیبهشت ۱۳۸۶

به نقل از به پیش! شماره ۲۱. چهارشنبه ۱۹ اردیبهشت ۱۳۸۶. ۹ می ۲۰۰۷

"گفتمان های ضد دموکراتیک" عنوان مقاله ای است از علیرضا علوی تبار که در سایت غیر رسمی جبهه مشارکت اسلامی - که خودش مسئول آن است - چند روز پیش منتشر شد. (سایت امروز، ۳۰ فروردین ۱۳۸۶). علوی تبار چنین آغاز می کند: "گمان می رفت که گفتمان دموکراتیک به گفتمان غالب در عرصه سیاسی ایران تبدیل شده است." و نمی تواند احساس غافلگیری اش را پنهان کند که: "آنچه نگران کننده و تعجب آور است رشد گفتمان های غیردموکراتیک در میان مخالفان و منتقدان حکومت است." بررسی ماهیت آنچه علوی تبار «دموکراتیک» یا «غیردموکراتیک» می نامد موضوع مقاله حاضر است؛ اما نخست باید بفهمیم که کدام گفتمان "غیردموکراتیکی" مورد نظر نویسنده است.

هرچند مقاله با اداهای آکادمیک چهار گفتمان مختلف را بر می شمارد، اما منظور علوی تبار مشخصا عروج گفتمان چپ و رشد نیروهای سوسیالیست در اپوزیسیون است؛ چرا که سه گفتمان دیگر (که او عناوین بنیادگرایی دینی، ناسیونالیسم رمانتیک، و قوم گرایی را برای شان بکار می برد) حتی در خود مقاله علوی تبار مواردی نیستند که این اواخر در میان اپوزیسیون رشد ناگهانی ای کرده باشند و موجب "نگرانی و تعجب" نویسنده را فراهم کرده باشند. تنها گفتمان آخر، آنچه نویسنده با عنوان "مارکسیسم لنینیسم" مشخص می کند، فلسفه وجودی مقاله علوی تبار است.

۱. چپ ضد دموکراتیک؟

این عروج سوسیالیسم طبقاتی و چپ جدیدی در صحنه سیاسی ایران است که علوی تبار و جبهه مشارکت را نگران کرده است. و این ها اینقدر تجربه دارند که ببینند این چپ جدید از یک دینامیسم رشد پاینده برخوردار است که سرعت می رود تا نیروی اجتماعی قابل ملاحظه ای شود. مقاله علوی تبار البته با ژستی آکادمیک عروج یک چپ اجتماعی را به "گفتمان" تنزل می دهد، و بعد، با بکارگیری ابزارهای پوسیده معمول در دوران جنگ سرد، تجربه شوروی و دوران استالین را بهانه می کند تا این چپ را صاحب گفتمانی "ضد دموکراتیک" بخواند. (چنین تدبیر جنگ سردی ای حتی در انتخاب عنوان "مارکسیسم لنینیسم" برای گفتمان چپ، عنوانی که تنها در دوران استالین رایج شد، نیز منعکس است.) چند نکته کوتاه اینجا گفتن دارد.

اول آنکه امروز دوران جنگ سرد و دنیای دو قطبی سپری شده است. شوروی ای در کار نیست و توسل به آن همانقدر کارآیی دارد که بچه را از لولو ترساندن.

ثانیا، آقای علوی تبار خودش خوب می داند که "گفتمان" چپی که در ایران امروز رواج دارد همواره منتقد تجربه شوروی و نظام اقتصادی- سیاسی حاکم بر آن بوده است. آن چپی که قبله آمالش شوروی بود، یعنی حزب توده و اکثریت فدائی، از قضا در روز خودش پیرو امام و از متحدان خط امامی هایی چون علوی تبار و حجاریان بودند. و امروز هم، نه فقط بخش بزرگی در سازمان اکثریت، که از گذشته اردوگاهی خود استغفار کرده و سوسیال دموکرات شده، بلکه حزب توده نیز که هنوز نوستالژی شوروی دارد، استراتژی سیاسی شان عموما حمایت از

همین اصلاح طلبان حکومتی و چشم امیدشان بخصوص به جبهه مشارکت است. پیام های شادباش اینها به کنگره حزب مشارکت را که همه دیده اند، و از پیغام و پیغام های با واسطه و بی واسطه هم دستکم اهل فن خبر دارند.

ثالثا، شوروی و اردوگاه شوروی تا انتهای حیات خود حامی رژیم جمهوری اسلامی بودند. حتی غیرقانونی کردن حزب توده و دستگیری رهبران و کادرهای آن به جرم جاسوسی برای شوروی تغییری در موضع حمایتی شوروی و اردوگاهش نداد. چرا که، مادام که به هر دلیلی رژیم اسلامی در موضع خصمانه ای در مقابل امریکا قرار می گرفت، مصالح سیاست خارجی شوروی دفاع از رژیم اسلامی را اقتضا میکرد، و "گفتمان" اردوگاه شوروی هم می توانست به رژیم اسلامی ایران لقب "ضد امپریالیست" اعطاء کند. (همانطور که امروز نیز در کشمکش هسته ای رژیم اسلامی و دولت امریکا برخی از حامیان رژیم، چه در داخل ایران و چه در سطح جهانی، هنوز چنین موضعی نسبت به دولت احمدی نژاد دارند.) شوروی تا بود حامی رژیمی بود که علوی تبارها از عوامل جانفشانش بودند؛ اما ظاهرا تقاص "غیردموکراتیک" بودنش را باید چپ امروز ایران پس بدهد.

علوی تبار همه این ها را می داند، و همه اداهای آکادمیک و گفتمان-گفتمان کردن برای این است که همین واقعیت های سیاسی را زیر "گفتمان" هایش پنهان کند. والا ذره ای شرافت آکادمیک کافی بود تا بجای نسبت دادن تجربه شوروی و استالین و "گفتمان غیردموکراتیک" به چپ سوسیالیست ایران، مقاله به بررسی آنچه ادعا می کند، یعنی به بررسی نظرات واقعی این چپ، بپردازد. اما چنین انتظاری نابجاست. بکارگیری زبان دانشگاهی، سخن گفتن در "گفتمان" های آکادمیک (و از جمله ساختن معادل های فارسی مهجور برای اصطلاحات روشن عرصه سیاست و جامعه) همه از تدابیر اطلاعاتی سعید حجازیان برای جا انداختن ورود دانشجویان سابق پیرو خط امام، یعنی بازجوها و پاسدارهای سابق، به عرصه فکری و سیاسی ایران بود؛ آن هم در نقش پرچم داران تغییر و انتقاد از رژیم. به این وسیله می خواستند تا در گورستان فکری-سیاسی ایران بود؛ آن هم در نقش پرچم داران تغییر و انتقاد از بودند خودشان گفتار هژمونیک اپوزیسیون را شکل بدهند. اکنون افسوس شان این است که این هژمونی ناپایدار بود، و با حسرت اعتراف می کنند که "گمان می رفت که گفتمان دموکراتیک به گفتمان غالب در عرصه سیاسی ایران تبدیل شده است."

۲. علوی تبار دموکرات؟

واقعا چگونه گفتمان محبوب علوی تبار می تواند ادعای دموکراتیک بودن داشته باشد؟ شخص علیرضا علوی تبار از نخستین اعضای سپاه پاسداران بود و در کارنامه افتخاراتش، در کنار حضور در جبهه، عضویت در جهاد دانشگاهی (یعنی ارگان سرکوب دانشجویان مبارز، عامل انقلاب فرهنگی اسلامی و تعطیل دانشگاه های کشور، و طراح و مجری سیستم آموزشی جدید و مقررات ایدئولوژیک-سیاسی پذیرش دانشجو) را نیز دارد. بعد از ختم جنگ با عراق و با ریاست جمهوری رفسنجانی، بخش بزرگی از دانشجویان خط امام و از جمله علوی تبار خط دیگری در پیش گرفتند. البته "تصادفا" این مقطع همزمان بود با قتل عام زندانیان سیاسی؛ و همچنین خانه نشین کردن اجباری بسیاری از فعالان با سابقه جنبش کارگری؛ و دستگیری تعداد قابل ملاحظه ای از فعالان جدید و جوان این جنبش. به این ترتیب، در انتهای دهه ۱۳۶۰، که رژیم اسلامی را دیگر خطرات خارجی و داخلی به بی ثباتی تهدید نمی کرد، علوی تبار و گروهی از هم-قطارانش از سپاه پاسداران و وزارت اطلاعات خارج شدند، از کیهان به کیان رفتند، از نظر ایدئولوژیک از مارتین هایدگر و دکتر فردید بریدند، تا با دکتر سروش و کارل پوپر منادی نواندیشی دینی و دموکراسی اسلامی شوند. بعدها هم خودشان هابرماس را به تهران دعوت کردند تا اعتبارنامه دموکراتیک شان را با صحنه گذاشتن بر حقانیت تلاش شان برای تقویت جامعه مدنی و گسترش عرصه عمومی به مهر هابرماس برسانند.

همه چیز گویا به خوبی و خوشی پیش می رفت. حتی رد صلاحیت و شکست در انتخابات هفتم مجلس و ناکام ماندن در انتخابات ریاست جمهوری نیز این ها را در ادامه نقشی که بر عهده گرفته بودند دچار تردید نکرد. در آخرین کنگره جبهه مشارکت در تابستان گذشته گفتمان "دموکراتیک" شان را چنان وسعت دادند که هاشمی رفسنجانی را نیز در بر گرفت، و اکنون دارند برای انتخابات آینده مجلس و ریاست جمهوری تدارک می بینند. ظاهرا هیچیک از این سابقه ها، هیچیک از این ناکامی ها و چرخش ها، نه گفتمان "دموکراتیک" شان را رقیق می کند و نه موقعیت

غالب آن را در عرصه سیاست ایران خدشه دار می سازد؛ اما رواج گفتمان سوسیالیستی و چپی تهدیدی جدی بشمار می رود. واقعا چرا؟

۳. محتوای "گفتمان دموکراتیک" علوی تبار

هرکس اندکی سررشته از سیاست داشته باشد می داند که چرا رواج اندیشه های سوسیالیستی و عروج سیاسی چپ دکان سیاسی امثال علوی تبار را تخته می کند. اما اینجا قصدمان بررسی نظری و "گفتمانی" است. چرا رواج گفتمان چپ تهدیدی برای گفتمان علوی تبار است؟ به زعم علوی تبار، چون گفتمان چپ گفتمانی غیردموکراتیک است. علوی تبار استدلال تحلیلی ای برای این ادعا ندارد، بلکه تنها به شیوه ارسطویی (که از "نواندیشان دینی" آشتی دهنده سنت و مدرنیته کاملا قابل انتظار است) خودش تعریفی از موانع گسترش دموکراسی به دست می دهد و مطابق معیار خودش است که گفتمان چپ را مانعی برای بسط دموکراسی تشخیص می دهد: "به طور مشخص تر در ایران امروز گفتمان ضد دموکراتیک، گفتمانی است که... می کوشد تا موانع فکری- سیاسی گذار به دموکراسی در ایران (...) را تقویت کرده و به آنها مشروعیت بخشد." جان کلام را در پرانتزی می گوید که در این نقل قول بجایش سه نقطه گذاشته ایم تا دقیق تر بشکافیمش. در همین پرانتز تصادفی است که علوی تبار تبیین خود از موانع فکری- سیاسی گذار به دموکراسی را در سه مقوله به دست می دهد: "کنترل متمرکز بر منابع قدرت سیاسی، فرهنگ سیاسی رقابت ستیز (کذا!)، و چند پارگی های مانع تفاهم و اجماع سیاسی".

این موانع فکری- سیاسی دموکراسی در ایران را، مستقل از درست و غلط بودن شان، در رابطه با چپ ایران یک به یک بررسی کنیم: اولی، «کنترل متمرکز بر منابع قدرت سیاسی»، روشن است که به سوسیالیست ها که در قدرت نیستند مربوط نمی شود، بلکه دولت حاکم را مد نظر دارد. دومی، «فرهنگ سیاسی رقابت ستیز»، همچنان تنها در رابطه با جناح انحصار طلب و "تمامیت خواه" رژیم معنا دارد. چپ تازه می رود امکان حضور در "رقابت" سیاسی را بیابد. (و این مقاله علوی تبار است که "ستیز" با این رقابت سیاسی را تبلیغ می کند!) اما مانع سومی که علوی تبار بر می شمرد تماما به چپ بر می گردد، و در واقع جان کلام نقد به چپ، که در لفاف نثر بد و شبه آکادمیک نویسنده پیچیده می شود، همین مانع سومی است: "چند پارگی های مانع تفاهم و اجماع سیاسی". منظور از این «چند پارگی ها» چیزی نمی تواند باشد جز تضاد طبقاتی، نابرابری زن و مرد، تبعیض حقوقی در مورد اقلیت های مذهبی و قومی. از نظر علوی تبار، تأکید بر این «چند پارگی ها» به معنای تقویت موانع فکری- سیاسی برای گذار به دموکراسی در ایران است. (برای تفصیل این مطلب از زبان خود علوی تبار، به عنوان نمونه رجوع کنید به مصاحبه هایش در سایت فارسی رادیو بی بی سی تحت عنوان *سنت و مدرنیته در روشنفکری دینی*؛ بخش چهارم، "فاصله گرفتن از حکومت دینی"، چهارشنبه ۲ نوامبر ۲۰۰۵.) چون "گفتمان" چپ نابرابری های اجتماعی و اقتصادی را برجسته می کند، بویژه چون از تضاد طبقات آغاز می کند، پس چپ مانعی بر سر راه "تفاهم و اجماع سیاسی" می گذارد، و مانع گسترش دموکراسی در ایران می شود. به عبارت دیگر، چپ ماهیتی "ضد دموکراتیک" دارد.

در این وارونه گویی حقیقتی هست، چرا که محتوای "دموکراتیسم" مورد نظر علوی تبار را روشن می سازد: تنها به شرطی که کشمکش کارگر و کارفرما را دامن نزنید، تنها اگر برابری زن و مرد را مطالبه نکنید، تنها اگر بی حقوقی اقلیت های مذهبی و قومی را امری فرعی بدانید، دموکراسی مورد نظر علوی تبارها در ایران می تواند گسترش بیابد. در یک کلام، در "گفتمان دموکراتیک" نواندیشان دینی تنها اگر شما برای رفع نابرابری ها مبارزه نکنید آزادی ممکن می شود!

چنین است که تحقق "گفتمان دموکراتیک" علوی تبار در گرو غیاب چپ است؛ یا شاید باید دقیق تر گفت، در گرو غیاب چپی که هم آزادی و هم برابری را بر پرچم خود نوشته است. والا علوی تبار مخالفتی با حضور چپی ندارد که ملزومات پیش روی "گفتمان دموکراتیک" او را درک می کند و از تضاد طبقاتی حرف نمی زند و برای رفع نابرابری های اقتصادی مبارزه ای نمی کند. چنین چپی برای "گفتمان" علوی تبار این خاصیت را دارد که دکور نمایش "دموکراتیک" را تکمیل می کند. و اگر قرار است چپ در عرصه سیاست ایران حضور داشته باشد، اگر حذف تام و تمام چپ غیرممکن است، پس کاش چنین چپ دست آموزی در صحنه باشد. اما در همین مقاله در یکی دو جا علوی تبار سرخوردگی خود را از دوستان سوسیال دموکراتی که تا دیروز زیر بال و پریشان را گرفته بود

چنین بیان می‌کند که بعضی‌ها به امکان خوانش دموکراتیک از مارکس باور دارند، اما مثل اینکه چنین تفسیری از اندیشه‌های مارکس ممکن نیست. (لنین را که دیگر اصلاً حرفش را نزنید!)

برای جناح متحجر رژیم مرز «خودی‌ها» را اطاعت از اسلام فقهاتی و بیعت با آخوندهای در قدرت تعیین می‌کند. در «گفتمان دموکراتیک» علوی تبار هم دموکراسی برای «خودی‌ها» ست؛ تفاوت اینجاست که معیار تعریفش متفاوت است. در اینجا هر که از تضاد طبقاتی حرف بزند، هر که به استثمار و نابرابری و تبعیض اعتراض کند، هر که برابری را لازمه آزادی بداند غیرخودی است و «ضد دموکراتیک» لقب می‌گیرد تا خارج از شمول دایره دموکراسی قرار بگیرد. بهتر از این نمی‌شد محتوای واقعی این دموکراسی خواهی را برملا کرد.

۴. محتوای سیاسی مقاله علوی تبار

اگر دموکراسی طوری تعریف شود که گسترشش در گرو غیاب چپی باشد که به «سنیز» و «چند پارگی مانع از تفاهم» دامن می‌زند، علوی تبار می‌تواند این نتیجه را بگیرد که دموکراسی مورد نظر او در گرو مبارزه با چپ است. در پاراگراف انتهایی مقاله اش می‌گوید: «روشنفکران و تشکل‌های سیاسی دموکراتیک (یعنی امثال خودش) نمی‌توانند نسبت به خطری که این گفتمان‌های ضد دموکراتیک ایجاد می‌کنند بی‌تفاوت باشند و به بهانه اشتغال به امور مهمتر از آنها غافلانه بگذرند.»

تا اطلاع ثانوی، امر مهم علوی تبارها مبارزه با چپ است. «امور مهمتر» اصلاح تدریجی رژیم و گسترش مردمسالاری دینی فعلاً فرعی شده است. پیام عملی این مقاله اعلام رضایت نواندیشان دینی به «حزب پادگانی» و اصحاب کیهان شریعتمداری است که در صورت سرکوب چپ، اصلاح‌گران جبهه مشارکت و متحدان او نه فقط اعتراضی نخواهند کرد، بلکه با آن‌ها همراه خواهند بود و توجیه نظری آبرومندی را، بعنوان حذف موانع دموکراسی، در یک تقسیم کار دوفاکتو بعهده می‌گیرند. آن‌ها که مدام تبلیغ می‌کردند (و هنوز گاهی می‌کنند) که برای بهبود وضع زنان، برای گشایش فضای فکری دانشگاه‌ها، برای کم کردن از خفقان و سانسور فکری و هنری، برای ساختن تشکل‌های کارگری، حمایت از اصلاح‌گران حکومتی و نواندیشان دینی لازم است بروند شرم کنند.

در جای دیگر مقاله علوی تبار جملاتی می‌گوید که باید بر آن‌ها تأمل کرد: «اگر وظیفه و نقش اصلی روشنفکران نقد است، این نقد نباید تنها متوجه حکومت و ساز و کارهای آن باشد.» و بلافاصله اضافه می‌کند: «مردم و مخالفان نیز باید در کوره نقد خالص شوند و تنها راه جلوگیری از چرخه استبداد حداقل در سطح نظری، همین است.»

«حداقل و در سطح نظری» را دیدیم محتوایش چیست، اما «حداکثر و در سطح عملی» را علوی تبار در این مقاله ناگفته می‌گذارد. آن دسته از خوانندگان این سطور که همچون نگارنده بیش از ربع قرن حاکمیت این رژیم را روز به روز دنبال کرده اند محق اند اگر از استعاره «کوره نقد» علوی تبار، که هم مخالفان و هم مردم (!) باید در آن خالص شوند، نتوانند برداشتی مجازی داشته باشند. در فرهنگ نازیسم به کوره‌های آدم سوزی می‌گفتند «راه حل نهایی». نظر به سابقه علوی تبار و تجربه جمهوری اسلامی «کوره نقد» ایشان ما را یاد راه حل نهایی رژیم اسلامی در برابر چپ می‌اندازد. خود علوی تبار وقتی پاسدار بود شیوه «نقد»ش به چپ اسلحه کشیدن بود. تنها وقتی چپ سرکوب و ناموجود شد به نقد گفتمانی روی آورد. با عروج دوباره چپ «اسلحه نقد» علوی تبار برخورد حداقل و در سطح نظری شمرده می‌شود و دوباره جا را برای «نقد با اسلحه» بمنزله برخورد حداکثر و در سطح عملی هموار می‌کند.

آزادی و دموکراسی واقعی در ایران را کارگران و زحمتکشانی می‌آورند که ناگزیرند علیه استثمار سرمایه داری نیز مبارزه کنند. آزادی و دموکراسی واقعی در ایران تنها وقتی می‌تواند برقرار شود که محرمان نیز سهم برابری از ثروت‌های مادی و معنوی جامعه داشته باشند. تنها حکومت کارگران و زحمتکشانی می‌تواند وسیع‌ترین آزادی اندیشه و بیان را عملاً تضمین کند، چرا که هیچ نیازی ندارد که جلوی اندیشیدن کسی را بگیرد یا دهان کسی را

بیند. نه چون فلسفه اخلاق این حکومت بهتر است و مجریانش ارزش آزادی بیان را بهتر از ولتر درک کرده اند، بلکه دقیقا از آنجا که با ختم نابرابری در توزیع ثروت، با برقراری مالکیت کل جامعه بر منابع اقتصادی تولید ثروت، اندیشه و بیان را از وابستگی به منافع مادی طبقات آزاد می کند؛ تا واقعا اندیشه و بیان اموری صرفا در خدمت جستجوی حقیقت و تنها محدود به قدرت عقلانیت شوند. در حکومت کارگران و زحمتکشان حتی بیان اندیشه های نامنسجم و بی اهمیتی نظیر "گفتن دموکراتیک" نواندیشان دینی کاملا آزاد خواهد بود؛ زیرا، در جامعه ای که به منابع قدرت طبقات استثمارگر و گروه های ستمگر پایان داده، چنین اندیشه هایی نمی تواند در خدمت منافع استثمارگران ناموجود و سیاست بزان خدمتگزار آنها قرار بگیرد. حکومت کارگران و زحمتکشان آزادی اندیشه و بیان علیرضا علوی تبار را تضمین می کند (جرائم حقوقی او را مثل هر عامل سرکوب رژیم اسلامی دادگاه ها بررسی خواهند کرد)، اما علوی تبار همین امروز، و به درست، به ما می گوید که دموکراسی خواهی او منوط به غیاب و سرکوب چپ و سرپوش گذاردن بر نابرابری ها و استثمار است.